

تحصیل دلیل در آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲

تالیف:

حسنا یاری

(دانش آموخته کارشناسی ارشد گرایش حقوق جزا و جرم شناسی دانشگاه آزاد واحد کرمانشاه)

تمامی حقوق مادی و معنوی این اثر برای دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرمانشاه محفوظ است

انتشارات قانون یار

۱۳۹۵

فهرست مطالب

مقدمه	۹
فصل اول	۱۱
کلیات	۱۱
مبحث نخست: مفهوم شناسی	۱۳
گفتار سوم: دلیل کیفری	۱۳
گفتار چهارم: محتوای دلیل کیفری	۱۷
فصل دوم	۱۹
بررسی اصل مشروعیت تحصیل دلیل در قانون آیین دادرسی کیفری	۱۹
مبحث نخست: نظام «تحصیل آزادانه دلیل» در تقابل با اصل «مشروعیت تحصیل دلیل»	۲۱
گفتار دوم: محدودیت های قانونی اصل تحصیل آزادانه دلیل	۲۲
گفتار نخست: صیانت از حقوق فردی و کرامت انسانی	۲۳
مبحث سوم: آثار عدم رعایت اصل مشروعیت تحصیل دلیل	۳۰
گفتار نخست: بطلان و سلب اعتبار از ادله نامشروع	۳۱
گفتار دوم: حدود مجازات مرتکبین اعمال نامشروع در تحصیل دلیل	۳۲
مبحث چهارم: تحقیق از متهم، شهود و مطلعان در قانون جدید آیین دادرسی	۳۴
گفتار نخست: شروع به تحقیق	۳۴
گفتار دوم: داشتن وکیل مدافع	۳۵
گفتار سوم: حق دسترسی به اوراق پرونده	۳۵
گفتار چهارم: حق سکوت متهم	۳۶
گفتار پنجم: غیر علنی بودن تحقیقات مقدماتی	۳۶
گفتار ششم: نحوه تحقیق از متهم	۳۷
گفتار هفتم: احضار و تحقیق از شهود و مطلعان	۳۸
مبحث پنجم: حفظ حقوق و رسیدگی به متهم در قانون آیین دادرسی کیفری جدید	۴۱



- ۴۶ مبحث ششم: آثار تفهیم اتهام در قانون آیین دادرسی کیفری جدید
- ۴۶ گفتار نخست: تفهیم اتهام
- ۴۷ گفتار دوم: ضمانت اجرای تخلف از مقررات ناظر بر بازجویی

۵۱ فصل سوم

تضمین دادرسی منصفانه و وظایف و اختیارات بازپرس در پرتو تحصیل دلیل در قانون آیین

- ۵۱ دادرسی کیفری جدید
- ۵۳ گفتار دوم: معیاری متفاوت در عملکرد اشخاص عادی - عدول از اصل
- ۵۳ مبحث دوم: تضمین دادرسی منصفانه در پرتو اصل
- ۵۴ گفتار نخست: تحصیل منصفانه دلیل
- ۵۵ گفتار دوم: ارائه منصفانه دلیل
- ۵۷ مبحث سوم: اختیارات بازپرس و حدود آن در قانون جدید آیین دادرسی کیفری
- ۵۷ گفتار نخست: تحقیقات مقدماتی
- ۵۹ گفتار دوم: اصول حاکم بر تحقیقات مقدماتی
- مبحث چهارم: تکالیف بازپرس در کشف حقایق و تحصیل دلیل در قانون آیین دادرسی
- ۶۱ کیفری جدید
- ۶۱ گفتار نخست: تکالیف بازپرس در جرایم منافی عفت
- ۶۲ گفتار دوم: قرار توقف تحقیقات
- ۶۳ گفتار سوم: کشف جرم دیگر در حین رسیدگی
- ۶۴ گفتار چهارم: صدور قرار تامین خواسته
- ۶۵ گفتار پنجم: موارد رفع قرار تامین خواسته
- ۶۵ گفتار ششم: دستور موقت
- ۶۶ گفتار هفتم: سایر تکالیف بازپرس
- ۶۷ مبحث پنجم: صلاحیت بازپرس
- ۶۷ گفتار نخست: شروع به تحقیق



گفتار دوم: نیابت قضایی.....	۶۸
گفتار سوم: تحقیقات بازپرس در خارج از حوزه قضایی.....	۷۰
مبحث ششم: معاینه محل، تحقیق محلی، بازرسی و کارشناسی در قانون جدید آیین دادرسی کیفری.....	۷۰
گفتار نخست: معاینه محل، تحقیق محلی.....	۷۱
گفتار دوم: تفتیش یا بازرسی.....	۷۴
مبحث هفتم: رسیدگی به ادله اثبات در قانون جدید آیین دادرسی کیفری.....	۸۱
گفتار نخست: اقرار.....	۸۲
گفتار دوم: شهادت.....	۸۲
گفتار سوم: وحدت جرم و تعدد متهمان.....	۸۵
گفتار چهارم: تعیین مترجم.....	۸۶
گفتار پنجم: جنون متهم.....	۸۶
گفتار ششم: اخذ آخرین دفاع.....	۸۷
گفتار هفتم: سایر موارد.....	۸۷
مبحث هشتم: علم قاضی در کشف حقایق و تحصیل دلیل.....	۸۸
مبحث نهم: دیدگاه فقها در ارتباط با تحصیل دلیل و حجیت علم قاضی.....	۹۲
گفتار نخست: ادله عدم جواز حکم به علم شخصی.....	۹۷
گفتار دوم: اقناع وجدانی و مفاهیم آن.....	۱۰۰
گفتار سوم: مصادیق جرح شهود در فقه امامیه.....	۱۰۱
منابع و مآخذ.....	۱۱۰
الف- کتابها.....	۱۱۲
ب- مقاله ها و پایان نامهها.....	۱۱۸

مقدمه

مرکز ثقل دعاوی، دلیل است. جایگاه و اهمیت ادله در دعاوی به ویژه در دعاوی کیفری غیر قابل اغماض و تسامح است. دلیل به عنوان «اثبات وجود علمی در شیوه‌های پذیرفته شده توسط قانون» و انتساب آن به شخص «تحت بررسی» در امور کیفری، کاشف حقیقت است و این کشف حقیقت فقط در خدمت تامین منافع خصوصی افراد زیان دیده نیست و به این قلمرو محدود نمی‌شود. از آنجا که ارتکاب جرایم موجبات اختلال در نظم جامعه و امنیت عمومی را فراهم می‌کنند، لذا کشف حقیقت، حمایت از منافع و مصالح عمومی و اجتماعی را نیز لحاظ می‌کند. ادله به عنوان وسایلی که قانوناً بتوانند وجود یا عدم وجود یک واقعه و صحت و سقم یک موضوع را تایید کنند، از مهمترین مسائل آیین دادرسی کیفری است. بسیاری از بزرگان حقوق کیفری بحث دلیل را به عنوان یکی از اجزای پایه ای و اساسی دادرسی کیفری معرفی می‌کنند چرا که در صورت فقدان دلیل، قاضی مکلف به صدور حکم برائت است بدین خاطر است که قانون گذار و قاضی مکلفند بین مصالح و منافع مختلف از قبیل حمایت از بی گناه، احترام به حیثیت و شرافت انسانی و حمایت از نظم عمومی جامعه رابطه صلح آمیزی را برقرار نمایند. اثبات هر امری در مراجع قضایی به مفهوم «نمایاندن آن به کمک دلیل» است؛ بنابراین امری که ادعا شده اما اثبات نگردد، در حقوق مانند امری است که در واقع وجود ندارد. اهمیت «اثبات» تا آنجاست که گفته اند: «عدم اثبات حق و نبود حق به یک معناست». در امور حقوقی ادله اثبات دعوا محدود و از سوی قانون گذار احصا شده است. پذیرش این روش در امور کیفری، مبارزه موثر علیه بزهکاری و اجرای عدالت را با مشکلاتی مواجه می‌سازد. چنین است که در دعاوی کیفری اصل «تحصیل آزادانه دلیل» پذیرفته شده است، اصلی که علاوه بر جامعه، متهم نیز از آن بهره مند می‌گردد.

اگرچه در حقوق کیفری هیچ نوع دلیلی تحمیل نمی‌گردد ولی ادله‌ی انتخابی باید بر طبق قانون تحصیل شده باشد. انواع ادله توسط دو اصل مشابه ولی ظاهراً متعارض، یعنی اصل آزادی در تحصیل ادله و اصل مشروعیت تحصیل ادله، تحت تاثیر قرار می‌گیرند. هدف این اصل اخیر، ایجاد ممنوعیت در استفاده از روش های متقلبانه و مکر و حيله در تحصیل ادله



است. اصل مشروعیت تحصیل ادله به این معناست که تحصیل، ارائه و ارزیابی ادله کیفری باید منطبق با قانون باشد و عناصر ادله باید از روشی مشروع و قانونی تحصیل شوند، یعنی اینکه بررسی شود که هرگونه دلیلی که در فرایند تحقیق مورد استفاده قرار می گیرد، مشروع و صادقانه است یا خیر. رویه قضایی برای تضمین مشروعیت در تحصیل ادله، بر رعایت دو معیار تاکید می نماید: صیانت از حقوق فردی و رعایت شان و مقام دادگستری.

فصل اول

کلیات

مبحث نخست: مفهوم شناسی

گفتار سوم: دلیل کی فری

دلیل در زبان و ادب پارسی از جمله به معنای «راهنما»، «راه نماینده»، «راهبر»، «رهنمون» و «گواه» و «نشان» آمده و جمع مکسر آن در زبان عربی «ادله» یا دلایل است. در زبان و ادبیات فرانسه نیز «دلیل» به معنای «شاهد» و «نشانه» به کار گرفته شده و از معنای پارسی دلیل جدا نیفتاده است. با استفاده از این مفاهیم، دلیل را می توان «نمایان کننده» یا «نمایاننده» نیز معنا نمود.

در حقوق هنگامی سخن از دلیل می شود که رویدادهای هدایتگر حرکت عقل به سوی واقع شود؛ به بیان دیگر، هرگاه عقل از نشانه‌های یافته خود، بتواند به امری مجهول پی ببرد، آن «نشانه» را دلیل می گویند. به همین اعتبار است که گاه دلیل مرادف با برهان و قیاس نیز به کار برده می شود و گفته اند «هرچه روح را به وجود حقیقت امتناع کند، دلیل است». در عالم حقوق، دلیل در دو مفهوم مورد توجه قرار گرفته است. نخست در مفهوم اخص، به هر وسیله ای گفته می شود که در قانون پیش بینی شده و در مراجع قضایی سبب اقناع وجدان دادرس به واقعیت امر مورد ادعا می شود. با توجه به ماده ۱۲۵۸ قانون مدنی و با مراجعه به ماده ۱۱۹۴ قانون آیین دادرسی مدنی که در آن «دلیل عبارت از امری است که اصحاب دعوا برای اثبات یا دفاع از دعوا به آن استناد می نمایند.» معلوم می شود که قانونگذار در امور و دعاوی حقوقی از مفهوم اخص دلیل پیروی نموده است؛ چرا که در این نوع دعاوی، قاضی اصولاً نقش حکم را ایفا می کند و جز در موارد استثنایی، عملاً وظیفه او اظهارنظر بر مبنای ادله ارائه شده از سوی اصحاب دعواست و خود در مقام تحصیل دلیل به سود یکی از اصحاب دعوا بر نمی آید؛ به همین دلیل گفته می شود، «قاضی حقوقی بر مبنای «حقیقت صوری» اتخاذ تصمیم می کند و به این ترتیب، طبیعی است که دلیل در ماده ۱۹۴ قانون آیین دادرسی مدنی به عنوان امری که اصحاب دعوا برای اثبات مدعای خود ارائه می دهند، تعریف شود.» دوم دلیل در مفهوم اعم، عمل فراهم آوردن وسایلی است که وجدان دادرس را اقناع می نماید؛ پس این که

گفته می شود «بار دلیل به دوش مدعی» است، دلیل در این مفهوم اعم به کار رفته و به معنای آن است که «تدارک، تهیه، و ارائه وسایلی که وجدان دادرس را نسبت به واقعیت امر مورد ادعا اقناع می نماید، بر عهده مدعی است.» این مفهوم هر چند در امور حقوقی، به ویژه در مقام تدارک، تهیه و ارائه دلیل از سوی خواهان یا خوانده بی معنا نیست، ولی اگر بپذیریم که در امور حقوقی، نظام ادله قانونی پذیرفته شده است و این بدین معناست که برای اقناع وجدان دادرس، تنها ادله ای پذیرفته می شود که در قانون با توان اثباتی مشخص پیش بینی شده است، مفهوم دلیل به معنای اخص آن در امور حقوقی بیشتر جلوه می کند. اما در امور کیفری دلیل به مفهوم اعم آن مدنظر است و به همین جهت گروهی از نویسندگان اقامه دلیل را به «تمهید وسایلی که بتواند اعتقاد دادرس را به درست بودن ادعا تامین کند» تعریف کرده اند. در امور کیفری، از آنجا که ارتکاب جرم باعث اخلال در نظم و امنیت جامعه می گردد و هدف دعوای کیفری، کشف حقیقت و دستیابی به مجرم واقعی به منظور اعمال مجازات قانونی است، علاوه بر دادستان یا شاکی، خود قاضی کیفری نیز در صورت لزوم باید به تکمیل ادله و حتی تحصیل ادله کاملاً جدیدی که بتواند در سرنوشت محاکمه موثر باشد، پردازد.

تفاوت بین نقش قاضی حقوقی و کیفری را می توان در این حقیقت جستجو کرد که اولاً برخلاف امور حقوقی، «در دعوای کیفری معمولاً ادله اثبات، قبل از ارتکاب جرم تهیه و تمهید نمی شود؛ ثانیاً متهمان در اغلب موارد و در صورت امکان درصدد امحای دلایلی برمی آیند که بتواند بزهکاری آنان را به اثبات رساند»، پس باید قاضی کیفری در تهیه ادله اثبات جرم و تسریع در تحصیل و تسجیل دلیل در مراحل ابتدایی تعقیب فعال باشد و به عبارت دیگر، قاضی کیفری، جز در موارد استثنایی نباید در چارچوب ادعاها و ادله اصحاب دعوا محصور گردد و «خود می تواند و باید اقدام به کشف حقیقت کرده و در جهت آنچه «حقیقت مادی» نامیده می شود، گام بردارد».

اصطلاح دلیل در حقوق به هر یک از دو مفهوم مزبور که به کار رود، با لحاظ این تفکر است که نمایانند و تشخیص و کشف واقعیت موردنظر است ولی نباید فراموش کرد که هر



چند در مفهوم دلیل، نمایاندن و پیدا کردن واقعیت ملحوظ است، ولی در عین حال واقعیتی که با دلیل نمایان می شود ممکن است با واقعیت امور، به گونه ای که رخ داده یا وجود دارد، منطبق نباشد. البته، همواره این احتمال وجود دارد که با ارائه دلیل، امری «واقع» نمایانده شود که «واقع» نمی باشد. «وظیفه ی دادرسی جستن حقیقت است، حقیقت وقایع حادث شده یا روابط حقوقی، چنانچه در عالم خارج محقق شده اند. با این حال، گونه دیگری نیز از حقیقت مطرح می شود که گاهی اوقات، آخرین مستمسک و راه حل برای حل و فصل دعوی به شمار می رود و آن «حقیقت قضایی» است. حقیقت قضایی در واقع تصویری است که از ادله ارائه شده به دادرسی نتیجه گرفته می شود و گاه سبب تغییر شکل و ماهیت حقیقت مطلق (واقعیت مادی خارجی) شده و ظاهری مبدل به حقیقت می دهد. بی تردید قاضی باید تمام هم خود را بر آن دارد تا حقیقت مطلق را بدون توجه به ظاهر گاه فریب دهنده ادله ارائه شده، کشف و استخراج نماید.»

ساز و کار دلیل در امور کیفری بیشتر در جستجوی حقیقت مادی مطلق یا واقعیت است، حال آن که در امور حقوقی گرایش به سمت حقیقت قضایی افزون تر می باشد، زیرا دادرسی موظف است صرفاً در حیطه ادله ای که طرفین ارائه می نمایند، باقی بماند و گامی از آن فراتر برندارد. به دیگر سخن، در نظام «ادله قانونی» (مجرا در دادرسی مدنی) ممکن است حقیقت قضایی و حقیقت مطلق (مادی) از هم دور باشند و در این شرایط اجبار قاضی مدنی در محدود کردن خود به ادله اظهاری طرفین ممکن است وی را بر آن دارد که علی رغم علم به حقیقت مطلق، مطابق حقیقت قضایی اقدام به صدور حکم کند و به طور ضمنی حقیقت مطلق را نادیده انگارد. برعکس آن چه در دادرسی کیفری جاری است، «می توان به دادرسی اجازه داد که تنها با توجه به اقتناع وجدان خود و نه (فقط) ادله ابراز شده توسط طرفین، دعوی را فیصله دهد.»

اما به هر حال نباید فراموش کرد که سیاست قانونگذار ایرانی در چند دهه اخیر در باب دادرسی مدنی متحول شده و با عطف توجه به «حقیقت مطلق»، دادرسی مدنی را تا حدی موظف ساخته درصدد جستجوی آن بر آید. به هر ترتیب، نباید از نظر دور داشت که طبیعت



رسیدگی در امور کیفری و انتظاری که جامعه ی مدنی از نقش عدالت جوی سیستم دادگستری در تصور دارد، ایجاب می نماید تا دادرس کیفری به فیصله ی ظاهری و ختم دعوا قناعت نرزد، بلکه در پی آن باشد تا عدالت را به اجرا درآورد و این مهم میسر نخواهد شد مگر با کشف حقیقت و آن چه در عالم خارج رخ داده است. حال این پرسش به ذهن متبادر می شود که مگر قضات حقوقی در پی اجرای عدالت نیستند؟ یا آنکه ماهیت و طبیعت امور کیفری چه چیزی در خود نهفته دارد که اقتضای کشف واقعیت (حقیقت مطلق) را می نماید، حال آنکه در امور حقوقی مدعی هستیم باید به حقیقت قضایی قناعت ورزید؟

پاسخ را باید در تفاوت ماهوی عدالت کیفری و عدالت حقوقی جستجو نمود؛ «در دادرسی حقوقی، این بی طرفی قاضی و داور مآب بودن او و مآلاً عدم دخالت وی در کشف دلیل له یک طرف و علیه طرف دیگر است که عدالت را تعریف می کند، حال آنکه در دادرسی کیفری، حضور فعال قاضی در کاوش ادله و در پی آن دست یازیدن به واقعیت است که عدالت کیفری را تجسم می بخشد.» برخی از نویسندگان با توجه به ویژگی های دلیل در حقوق اسلامی و با تکیه بر مفاهیم کلی و فلسفی، تعاریف چندی را از دلیل ارائه کرده اند: «راهنمای اندیشه را دلیل باید نامید؛ خواه در این راهنمایی وصول به مجهول موردنظر باشد یا صرفاً وصول به هدف مورد توجه باشد؛ هرچند که مجهول حل نشود» یا «دلیل به چیزی گفته می شود که ذهن آدمی را از مجهول به معلوم رهنمون گردد خواه به طور قطعی باشد و خواه به طور ظنی» یا «دلیل چیزی است که برای اثبات امری در خصوص دعاوی به کار می رود. قوانینی که جنبه اثباتی دارند و کاشف از امری می باشند، دلیل نامیده می شود.»

برخی از حقوقدانان نیز با تکیه به جنبه اقناع وجدان دادرس به عنوان عنصر مقوم دلیل یا با تکیه بر اثبات ادعا، در مقام تعریف دلیل برآمده اند: «آنچه وجدان دادرس را در اثبات ادعا قانع می کند، در علم حقوق اصطلاحاً دلیل نامیده می شود» یا «ادله اثبات دعوی در مراجع قضایی به کار می رود و ادعای مدعی را می تواند اثبات کند.»